

دانشمندانی که در این باره تحقیقاتی کرده‌اند، در این باره به این نتیجه رسیده‌اند که نام کابل در گذشته به معنای «کوه» بوده است. در این باره می‌توان به کتاب «تاریخ افغانستان» اثر دکتر شمس‌الله خان و «تاریخ افغانستان» اثر دکتر محمد رفیع‌الله خان مراجعه کرد. در این باره می‌توان به کتاب «تاریخ افغانستان» اثر دکتر شمس‌الله خان و «تاریخ افغانستان» اثر دکتر محمد رفیع‌الله خان مراجعه کرد.

## کابل و زابل

این دو نام از اسمای معروف تاریخی است، که از ازمه بسیار کهن مستعمل بود و در صفحات تاریخ نیز زنده ماند و اکنون هم مردم آنرا می‌شناسند. اگر نظری به کتب و آثار کهن بیند ازیم، می‌بینیم که سرزمین زیبای کابل در ربك ویدا کتاب باستانی آریا ثیان بنام کوبهاذ کرشد (۱) اوستا آنرا در جمله شانزده مرز آریائی و بکرته Vaekeret نامید (۲) و نمی‌توان از روی تحقیق گفت، که نام کابل بصورت کنونی خویش در کدام عصر شهرت یافت.

تاجائیکه بر ما پدیدار است، یونانیان این شهر را در ولایت مرگزی پاروپامیزادی داخل می‌شمردند و دره‌های کابل را بنام کوفن Kiphen یاد کرده‌اند. جغرافیا نویس معروف یونان بطلمیوس و مورخان آن زمان شهر کابل را بنام کابو Kabura آورده‌اند، که بطلمیوس باشندگان آنرا کابولی Kabolitae می‌نامد و برخی از مناطق مجاور کابل را بنامهای ارگردا (ارغنده) او کرنا (لوگر) بگردا (وردگ) یاد می‌کنند (۳).

اگر چه برخی از علماء و زبان‌شناسان قدیم اسماء را معلول بعلتی نمی‌دانستند، ولی تحایل‌های فیلا لوزی جدید، این فکر را از بین برد و وقتی که دانشمندان زبان‌شناس، ریشه‌های کلمات را در زبانهای مختلف مطالعه کردند، بسی از کلمات السنه مختلفه را از ربك ریشه دیدند، و معلول علتی دانستند.

اگر مانیز این فکر تحلیلی را قبول کنیم، و از روی مطالعه تاریخ نامهای

( ۱ ) ریگویدا، ج ۱ ص ۵۲۲ ( ۲ ) زنداوستا، ص ۱۰ ج ۲  
 ( ۳ ) تاریخ افغانستان ج ۱ ص ۲۸۰

بلاد تاریخی را اندر بونه تحقیق قرار دهیم . به نتایج مثبتی خواهیم رسید ، و اینک  
من اندرین مقالت از همین راه نامهای کابل وزابل را تحت غور و مطالعه می اندازم .

### یک قاعده :

در اواخر نامهای بسی از بلاد و اما کن تاریخی يك ( ل ) دیده میشود ، که  
در زبانهای آریائی در طبیعت این عنصر مفهوم ظرفیت مر کوز است ، زبان پستو  
بسی از کلمات را بهمین صورت تا کنون حفظ کرده است مانند بو رجل  
( اقامتگاه و مسکن ) کتل ( بضم اول و فتحه ثانی - مقتل و مسلخ ) در شل  
( مدخل ) و علاوه بر ظروف مکان در موارد زهائی نیز لامهای اواخر مفهوم  
ظرفیت را در برداشت ، که ازان جمله کلمه ( مال = مهال و به صورت مخفف مل )  
در ادبیات قدیم پستو در اسمای زمان و اوقات ملحق می شد ، مانند بر مل  
( پیشین ) لر مل ( دیگر ) نر مل ( شام )

بنکارند وی غوری شاعر پستو زبان در بار سلطان معز الدین غوری  
( حدود ۶۰۰ هـ ) در يك قصیده خویش چنین گفت :

که بر بخروی که غرمه وی که بر مل وی      که لر مل که لمر لو بده ، که تر ملونه

دشهاب جگر ن به نه کببنی لهز غلو      نه به پر بزدی دازلمی خپل به پرو نه ( ۱ )

ترجمه : در صبحی و چاشت و پیشین و نماز دیگر ، و مغرب و شام ، لشکر شهاب  
از تاخت باز نخواهد نشست ، و این جوانان سلسله رفتار خود را نخواهند گسیخت ...

در زبان نورستانی نیز ( ل ) آخر ، مفهوم ظرفیت دارد ، که به الحاق يك  
( ک ) در او خرا ما کن می آید ، مانند نور گل و دیو گل و غیره اکنون با اساس  
همین قاعده نامهای کابل وزابل را با ضبط های کهنه این دو نام مطالعه میکنیم

ضبط های این دو نام .

در ادبیات کشور ما این نامها به صور کنونی آن منقول افتاده ، ولی بصورت  
کاول و زاول نیز مضبوط است ، امثله آتی را ملاحظه فرمائید :

زابل از فردوسی :

دژ گنبدان بود راهش بسکی دگر سوی زابل کشید اندکی (۱)

زابلستان از فردوسی :

هم اندر زمان دید بانش بدید سوی زابلستان فغان بر کشید (۲)

کابل و کابلستان از فردوسی :

بخواری شوم سوی زا بلیستان بنسالم ز سالار کابلستان

فردوسی عموماً این دو نام را بصورت کنونی می آورد؛ چنانچه از امثله فوق

ظاهر است (۳)؛ ولی در نسخ کرشاسپ نامه حکیم اسدی طوسی ( ۵۴۵۸ هـ )

بهر دو صورت منقول و مضبوط است مثلاً :

بشد تا سر مرز کابلستان به کین چستین شاه زابلستان (۴)

کاؤل و زاؤل از اسدی .

مرورا بزاول فرستاد باز شد اوسوی کاؤل بسکین رزم ساز

زا و لستان و کاؤلستان از اسدی :

کزین بار بنمید بزاولستان بسکیرم شهی تابه کاؤلستان (۵)

ازین امثله پدید آمد، که بدوران آل سبکتگین هردو صورت این

نامها معمول ادباء بود؛ از ضبط های این نامها در زین الاخبار گردیزی

و مجمل التواریخ و آثر البیرونی و تاریخ سیستان و حدود العالم نیز روشن است؛ که

زابل و کابل ( به بای موحدہ ابجد ) بیشتر از کاؤل و زاؤل ( به واو هوز )

مروج بود؛ ولی املائی ثانی آن هم نوشته می شد. چنانچه در نسخه مطبوع تاریخ

گزیده حمدالله مستوفی که چندین صدسال بعد از فردوسی واسنی در ( ۵۷۳۰ هـ )

نوشته آمد، نیز ( زاؤل ) ضبط گردید؛ آنجا که گوید :

[ ۱ ] شهنامه فردوسی

[ ۲ ] شهنامه فردوسی

[ ۳ ] گاهی بر سبیل ندرت زاؤل و کاؤل هم در شهنامه فردوسی دیده می شود مانند :

کله هرچه بودش بزاولستان بیاورد ولختی ز کاؤلستان

[ ۴ ] کرشاسپ نامه

[ ۵ ] کرشاسپ نامه

« محمود زاوولی: مادرش دختر رئیس زاوول بود، و او را بدین سبب زاوولی خوانند » .... (۱)

چنین بنظر می آید، که املائی کاول و زاوول اقدام از صورت دیگر آن باشد، زیرا این صوربه ریشه اصلی آن نزدیکتر است که شرح آن می آید.

ریشه های این دو نام :

اگر بر اساس قاعده مذکور کلمات کابل و زابل را تجزیه کنیم، و لام های اواخر کلمتین را از ادات ظرفی بشماریم، پس از نام اول (کابل) می ماند، و از دومین آن (زابل).

و اگر همین الفاظ باقیمانده را باصل یعنی املائی قدیم خود بر گردانیم (کاو و زاو) را بوجود می آورد، که بفکر من ریشه های اصلی کلمتین عبارت ازینها است.

اکنون هر دو عنصر را تحت مطالعه تاریخی و فیلا لوزی قرار میدهیم و از آن نتیجه بدست می آوریم :

کاو، کو، کاوه :

این ریشه در زبانهای باستانی آریا اهمیتی زیاد دارد، و در تشکیل نامهای معروف ادرار کهن بنظر می آید. در فرهنگ شاهنامه میگوید: کاو: بمعنی بزرگ، قدیم کاوی می گفتند، بعد کی شده مانند کیسکاوس کی قباد، گیاهم بهمان معنی است، گوهم در شاهنامه همانست، و لف کاو را بمعنی ارزش و ارجمند گفته، (۲)

در شهنامه اسمای کاوس. کاوگان (منسوب به خاندان کاوه) و کاوه (نام آهنگر که معنی آن زرگ است) مربوط بدین ریشه است. کاوه (نام آهنگر) در شهنامه :

خروشید وز دست بر سرز شاه که شاهانم کاوه داد خواه

[۱] تاریخ گزیده، ص ۳۹۵ طبع لندن

[۲] فرهنگ شهنامه ص ۲۱۵

زابل از فردوسی :

دژ گنبدان بود راهش بسکی دگر سوی زابل کشید اندکی (۱)

زابلستان از فردوسی :

هم اندر زمان دید بانش بدید سوی زابلستان فغان بر کشید (۲)

کابل و کابلستان از فردوسی :

بخواری شوم سوی زا بلیستان بنیالم ز سالار کابلستان

فردوسی عموماً این دو نام را بصورت کنونی می آورد؛ چنانچه از امثله فوق

ظاهر است (۳)؛ ولی در نسخ کرشاسپ نامه حکیم اسدی طوسی ( ۵۴۵۸ هـ )

بهر دو صورت منقول و مضبوط است مثلاً :

بشد تا سر مرز کابلستان به کین چستین شاه زابلستان (۴)

کاؤل و زاؤل از اسدی .

مرورا بزاول فرستاد باز شد او سوی کاؤل بسکین رزم ساز

زا و لستان و کاؤلستان از اسدی :

کزین بار بنمید بزاولستان بسکیرم شهی تابه کاؤلستان (۵)

ازین امثله پدید آمد، که بدوران آل سبکتگین هردو صورت این

نامها معمول ادباء بود؛ از ضبط های این نامها در زین الاخبار گردیزی

و مجمل التواریخ و آثر البیرونی و تاریخ سیستان و حدود العالم نیز روشن است؛ که

زابل و کابل ( به بای موحد ابجد ) بیشتر از کاؤل و زاؤل ( به واو هوز )

مروج بود؛ ولی املائی ثانی آن هم نوشته می شد. چنانچه در نسخه مطبوع تاریخ

گزیده حمدالله مستوفی که چندین صدسال بعد از فردوسی و اسدی در ( ۵۷۳۰ هـ )

نوشته آمد، نیز ( زاؤل ) ضبط گردید؛ آنجا که گوید :

[ ۱ ] شهنامه فردوسی

[ ۲ ] شهنامه فردوسی

[ ۳ ] گاهی بر سبیل ندرت زاؤل و کاؤل هم در شهنامه فردوسی دیده می شود مانند :

کله هرچه بودش بزاولستان بیارود ولختی ز کاؤلستان

[ ۴ ] کرشاسپ نامه

[ ۵ ] کرشاسپ نامه

« محمود زاوولی: مادرش دختر رئیس زاوول بود، و او را بدین سبب زاوولی خوانند » .... (۱)

چنین بنظر می آید، که املائی کاول و زاوول اقدام از صورت دیگر آن باشد، زیرا این صوربه ریشه اصلی آن نزدیکتر است که شرح آن می آید.

ریشه های این دو نام :

اگر بر اساس قاعده مذکور کلمات کابل و زابل را تجزیه کنیم، و لام های اواخر کلمتین را از ادات ظرفی بشماریم، پس از نام اول (کابل) می ماند، و از دومین آن (زابل).

و اگر همین الفاظ باقیمانده را باصل یعنی املائی قدیم خود بر گردانیم (کاو و زاو) را بوجود می آورد، که بفکر من ریشه های اصلی کلمتین عبارت ازینها است.

اکنون هر دو عنصر را تحت مطالعه تاریخی و فیلا لوزی قرار میدهیم و از آن نتیجه بدست می آوریم :

کاو، کو، کاوه :

این ریشه در زبانهای باستانی آریا اهمیتی زیاد دارد، و در تشکیل نامهای معروف ادرار کهن بنظر می آید. در فرهنگ شاهنامه میگوید: کاو: بمعنی بزرگ، قدیم کاوی می گفتند، بعد کی شده مانند کیسکاوس کی قباد، گیاهم بهمان معنی است، گوهم در شاهنامه همانست، و لف کاو را بمعنی ارزش و ارجمند گفته، (۲)

در شهنامه اسمای کاوس. کاوگان (منسوب به خاندان کاوه) و کاوه (نام آهنگر که معنی آن زرگ است) مربوط بدین ریشه است. کاوه (نام آهنگر) در شهنامه :

خروشید وز دست بر سرز شاه که شاهانم کاوه داد خواه

[۱] تاریخ گزیده، ص ۳۹۵ طبع لندن

[۲] فرهنگ شهنامه ص ۲۱۵

میتوان دریافت که فرهنگ رادر ریشه ( کو = کواو راهی بوده است  
 ندیدند جز پور طهماسب زو که فرکیان داشت و فرهنگ کو  
 زو، زاب، زاو :

اکنون ریشه قدیم نام (زاو و زابل) رازبر غور می آوریم اگر لام آخر  
 ظرفی را برداریم، بقیه آن (زاو = زاب) می ماند، که به شهادت مؤرخان  
 (زاو یا زو) نام پادشاهی بود پسر تهماسب پسر نوزر از شاهان اساطیری آریائیان  
 ، که طبری اورازو بن تهماسب بن منوچهر می شمارد، و منهاج سراج گوید: این  
 زو در اصل زابست و چون پادشاه شد، گرشاسب را که از بنو اعمام او بود لشکر  
 کش خود کرد... (۱)

این نام در بین آریائیان باختری زیاد بود، که به گفته محققان زبان شناسی  
 شکل قدیم آن (اوزاوم) بود و گویا بمعنی گرامی و عزیز داشته آمده (۲)  
 فردوسی راست :

یکی مژده بردند نزدیک زو که قاج فریدون بتو گشت نو

بینداخت شاهی و برخاست زو بیاید نشست از بر گناه نو (۳)

این (زو = زاب) در تاریخ داستانی به دودۀ کیان منسوبست، و این ابیات فردوسی نیز  
 حاکی ازین مدعاست :

چو بر تخت بنشست فرخنده زو، ز گیتی یکی آفرین خواست نو

کسی باید اکنون ز تخم کیان به تخت کشی بر، کمر بر میان

بهر صورت (زاو) یا (زو) که بقول مؤرخ دانشمند

منهاج سراج جوزجانی همان (زاب) است از اعلام معرف آریائیان باختری

(۱) طبقات ناصری قلمی ص ۷۶

(۲) فرهنگ شاهنامه ص ۱۵۸

(۳) شاهنامه ج ۱ ص ۲۴۰

بود ، که در سنسکریت هم کلمه جولا، مفهوم آقا و بادار و عزیز داشت (۱) و همواره (ز) با (ج) قلب می یافت .

پس از روی این اسناد تاریخی و لسانی گفته می‌توانیم ، که زابل یازاول نیز بمعنی جایگاه آقایان و باداران و گرامیان و پرورشگاه عزیزان بوده است زیرا این سرزمین همواره در تاریخ باستانی مهد پهلوانان و پرورشگاه بزرگان و نیرومندان بود. حتی در تاریخ افغانستان دوره حکمداری زاولیان معروفست و این قبیله یکی از مهمترین قبایل یفتلی افغانستان بوده است ، که سران و بزرگان این طایفه در عصر اخشنور پادشاه بزرگ یفتلی حکمداران مشهوری بودند ، و بعد از آن به سلطنت این سرزمین نیز رسیده‌اند ، که تورامانا (معنی تحت اللفظ آن در پښتو شمشیر است ، چه نوره شمشیر است و من ازادات نسبت است) و مهراکولا ( از خاندان آفتاب - چه در پښتو کول بمعنی خانواده است ) از مشاهیر شاهان این طایفه‌اند ، که در زاولستان سلطنت داشتند ، و همین دو نفر که نام های شان هم پښتو است در کتیبه ها و مسکوکات ، خوشتمن را از قبیله جیووله Jauvla ، که در رسم الخط یونانی عصر کوشان « زوبل » است ، خوانده‌اند (۲) و این اسناد تاریخی نیز دلالت بر ریشه های فوق می نماید ، که سابقاً شرح دادیم .

قندهار ، ۵ قوس ۱۳۲۶ عبدالجی حبیبی

( ۱ ) قاموس سنسکریت ص ۲۹۵

( ۲ ) تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۴۶۵



میتوان دریافت که فرهنگ رادر ریشه ( کو = کواو ) راهی بوده است  
 ندیدند جز پور طهماسب زو که فرکیان داشت و فرهنگ کو  
 زو، زاب، زاو :

اکنون ریشه قدیم نام ( زاول و زابل ) رازبر غور می آوریم اگر لام آخر  
 ظرفی را برداریم، بقیه آن ( زاو = زاب ) می ماند، که به شهادت مؤرخان  
 ( زاو یا زو ) نام پادشاهی بود پسر تهماسب پسر نوزر از شاهان اساطیری آریائیان  
 ، که طبری اورازو بن تهماسب بن منوچهر می شمارد، و منهاج سراج گوید: این  
 زو در اصل زابست و چون پادشاه شد، گرشاسب را که از بنو اعمام او بود لشکر  
 کش خود کرد... (۱)

این نام در بین آریائیان باختری زیاد بود، که به گفته محققان زبان شناسی  
 شکل قدیم آن ( اوزاوم ) بود و گویا بمعنی گرامی و عزیز داشته آمده (۲)  
 فردوسی راست :

یکی مژده بردند نزدیک زو که قاج فریدون بتو گشت نو

بینداخت شاهی و برخاست زو بیاید نشست از بر گناه نو (۳)

این (زو = زاب) در تاریخ داستانی به دودۀ کیان منسوبست، و این ابیات فردوسی نیز  
 حاکی ازین مدعاست :

چو بر تخت بنشست فرخنده زو، ز گیتی یکی آفرین خواست نو

کسی باید اکنون ز تخم کیان به تخت کشی بر، کمر بر میان

بهر صورت (زاو) یا (زو) که بقول مؤرخ دانشمند

منهاج سراج جوزجانی همان (زاب) است از اعلام معرف آریائیان باختری

(۱) طبقات ناصری قلمی ص ۷۶

(۲) فرهنگ شاهنامه ص ۱۵۸

(۳) شاهنامه ج ۱ ص ۲۴۰

بود ، که در سنسکریت هم کلمه جولا، مفهوم آقا و بادار و عزیز داشت (۱) و همواره (ز) با (ج) قلب می یافت .

پس از روی این اسناد تاریخی و لسانی گفته می‌توانیم ، که زابل یا زاول نیز بمعنی جایگاه آقاییان و باداران و گرامیان و پرورشگاه عزیزان بوده است زیرا این سرزمین همواره در تاریخ باستانی مهد پهلوانان و پرورشگاه بزرگان و نیرومندان بود. حتی در تاریخ افغانستان دوره حکمداری زاولیان معروفست و این قبیله یکی از مهمترین قبایل یفتلی افغانستان بوده است ، که سران و بزرگان این طایفه در عصر اخشنور پادشاه بزرگ یفتلی حکمداران مشهوری بودند ، و بعد از آن به سلطنت این سرزمین نیز رسیده‌اند ، که تورامانا (معنی تحت اللفظ آن در پښتو شمشیر است ، چه نوره شمشیر است و من ازادات نسبت است) و مهراکولا ( از خاندان آفتاب - چه در پښتو کول بمعنی خانواده است ) از مشاهیر شاهان این طایفه‌اند ، که در زاولستان سلطنت داشتند ، و همین دو نفر که نام های شان هم پښتو است در کتیبه ها و مسکوکات ، خوشتمن را از قبیله جیووله Jauvla ، که در رسم الخط یونانی عصر کوشان « زوبل » است ، خوانده‌اند (۲) و این اسناد تاریخی نیز دلالت بر ریشه های فوق می نماید ، که سابقاً شرح دادیم .

قندهار ، ۵ قوس ۱۳۲۶ عبدالجی حبیبی

( ۱ ) قاموس سنسکریت ص ۲۹۵

( ۲ ) تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۴۶۵